

سبک شناسی انتقادی

تحلیل آثار فریبا وفی

دکتر مہری تلخابی

دکتر بہزاد رہبر



سبک‌شناسی انتقادی

تحلیل آثار فریبا وفی

دکتر مهرک تلخابی

(عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان)

دکتر بهزاد رهبر

(عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

ویراستار:

دکتر احمد رمضان



تهران، ۱۴۰۲

سرشناسه	: تلخایی، مهری، ۱۳۵۸-
عنوان و نام پدیدآور	: سبک‌شناسی انتقادی: تحلیل آثار فریبا وفی/مهری تلخایی، بهزاد رهبر؛ ویراستار احمد رمضانی.
مشخصات نشر	: تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۸ ص.
شابک	: 978-622-6070-22-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۸۹]-۱۹۸.
موضوع	: وفی، فریبا، ۱۳۴۱ --- نقد و تفسیر
موضوع	: داستان‌نویسان ایرانی --- قرن ۱۴ --- نقد و تفسیر
موضوع	: Novelists, Iranian --- 20th century --- Criticism and interpretation
شناسه افزوده	: رهبر، بهزاد، ۱۳۵۷ -
شناسه افزوده	: رمضانی، احمد، ۱۳۵۹ - ویراستار
رده‌بندی کنگره	: PIR۸۲۹۸
رده‌بندی دیویی	: ۸۶۳/۶۲۰۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۴۰۰۷۰۴

تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان شهید سلیمان‌خاطر، کوچه مسجد،

پلاک ۱۹، واحد سه، کدپستی: ۱۵۷۸۷۱۵۹۱۴

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۱۹۱۶۴ تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳

تارنما: www.booka.ir

رایانامه: info@booka.ir



سبک‌شناسی انتقادی: تحلیل آثار فریبا وفی

دکتر مهری تلخایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان)

دکتر بهزاد رهبر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

ویراستار: دکتر احمد رمضانی

چاپ و صحافی: هنگام

مدیر تولید: احمد رمضانی

چاپ: اول، ۱۴۰۲

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۲۲-۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱،۸۷۰،۰۰۰ ریال

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

سخن آغازین.....	۷
مقدمه.....	۱۰
فصل اول: سبک، سبک‌شناسی و شاخه‌های آن.....	۱۵
پیشینه سبک و سبک‌شناسی در غرب.....	۱۵
مروری بر نظریه سبک در ایران.....	۱۹
فصل دوم: سبک‌شناسی انتقادی.....	۳۶
زبان‌شناسی انتقادی.....	۳۷
تحلیل گفتمان انتقادی.....	۴۱
ریشه‌های تحلیل گفتمان انتقادی.....	۴۶
مفاهیم بنیادی در تحلیل گفتمان انتقادی.....	۴۸
قدرت.....	۴۸
ایدئولوژی.....	۵۰
رابطه زبان و قدرت.....	۵۲
روابط دیالکتیکی گفتمان، قدرت و ایدئولوژی.....	۵۳
سبک‌شناسی انتقادی.....	۵۳
تفاوت نقد ادبی و سبک‌شناسی.....	۶۰
فصل سوم: سبک‌شناسی زنانه.....	۶۲
پیوند سبک‌شناسی زنانه با سبک‌شناسی انتقادی.....	۶۲
پیشینه سبک زنانه.....	۶۴
جنسیت.....	۶۶
تأثیر ایدئولوژی زن‌مدارانه در شکل‌گیری سبک زنانه.....	۶۹
زبان زنانه یا سبک نوشتاری زنانه؟.....	۷۱

سبک‌شناسی زنانه و مؤلفه‌های نوشتار زنانه	۷۶
جنبه‌های همگانی تفاوت‌های زبانی نوشتار زنانه در حوزه واژگان	۸۲
ایدئولوژی‌های مکرر و پنهان در آثار زنان	۸۵
فصل چهارم: وفی و قابلیت‌های آثارش	
نگاهی به بیوگرافی فریبا وفی	۸۸
ویژگی‌های آثار وفی	۹۰
چرایی بررسی آثار وفی از منظر سبک‌شناسی انتقادی و تحلیل گفتمان	۹۲
فصل پنجم: «پرنده من» از منظر سبک‌شناسی انتقادی	
خلاصه رمان پرنده من	۹۷
تجزیه و تحلیل سبک داستان در سطح مؤلفه‌های روایی	۹۹
کانون‌سازی	۹۹
میزان تداوم کانون‌سازی	۱۰۱
جنبه‌های کانون‌سازی	۱۰۳
نتیجه‌گیری	۱۱۷
فصل ششم: «ماه کامل می‌شود» از منظر سبک‌شناسی انتقادی	
خلاصه رمان ماه کامل می‌شود	۱۲۲
تجزیه و تحلیل سبک داستان در سطح مؤلفه‌های روایی	۱۲۳
کانون‌ساز و کانون‌شونده	۱۲۳
میزان تداوم کانون‌سازی	۱۲۴
بسامد و دیرش	۱۲۶
ترتیب	۱۲۷
گستره مکانی	۱۲۸
خردلایه‌ها	۱۲۹
نتیجه‌گیری با تأکید بر ایدئولوژی حاکم بر رمان	۱۳۶
فصل هفتم: ویژگی‌های سبکی «رازی در کوچه‌ها»	
ویژگی‌های سبکی	۱۳۹
تجزیه و تحلیل سبک رمان در سطح مؤلفه‌های روایی	۱۳۹

۱۳۹		کانون ساز و کانون شونده
۱۴۱		میزان تداوم کانون سازی
۱۴۳		بسامد و دیرش
۱۴۵		ترتیب اثر
۱۴۵		گستره مکانی
۱۴۶		جنبه روان شناسانه
۱۴۸		بررسی خردلایه های بلاغی، واژگانی و نحوی
۱۶۰		ایدئولوژی پنهان متن
۱۶۲		نتیجه گیری
۱۶۴		فصل هشتم: بررسی لایه ای رمان «ترلان»
۱۶۴		تجزیه و تحلیل داستان در سطح مؤلفه های روایی
۱۶۵		کانون ساز و کانون شونده
۱۶۶		میزان تداوم کانون سازی
۱۶۸		بسامد و دیرش
۱۷۰		گستره زمانی
۱۷۱		گستره مکانی
۱۷۲		بررسی خردلایه های بلاغی، واژگانی و نحوی
۱۸۷		نتیجه گیری با تأمل بر ایدئولوژی متن
۱۸۹		کتابنامه

سخن آغازین

ادبیات هنری است که در تک تک ذرات سامان دهنده اش، نمایانگر نگرش ها، ذهنیت ها، ارزش ها، تلقی ها و باورهای نویسنده است که این همه در بستر خاص فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شکل می گیرد. بدیهی است که اگر این بازتاب ها به شکل خودآگاه نیز نباشد، از لایه لای ناخودآگاه نویسنده سر برون می آورد. زبان هم حامل ایدئولوژی است و هم شکل دهنده آن؛ هم بر آن اثر می گذارد و هم از آن تأثیر می پذیرد. با تکیه بر این نظر، می توان بر آن بود که هر نویسنده به نوعی ایدئولوژی و صورت بندی گفتمانی ویژه ای دل بسته است که به هر روی، در عناصر زبانی و غیرزبانی اثرش بازتاب پیدا می کند. چگونه گفتن یک نویسنده، از طریق گفتمان و ایدئولوژی خاصی که به آن تعلق دارد، نظام می یابد و از همین روست که شکل های متنوع سخن گفتن و سبک های گوناگون در ادبیات شکل می گیرد. به بیان دیگر، می توان گفت که زبان با محتوای ایدئولوژی ها چنان درهم می آمیزد که دیگر نمی توان ایدئولوژی را پنهان کرد زیرا این نظام اندیشگی، همواره، در لایه لای سطوح مختلف زبانی، نحوی و ادبی متن به حیات خود ادامه می دهد اما برای کشف آن باید به ابزاری مناسب و کارآمد توسل جست.

بی تردید، سبک شناسی انتقادی بهترین وسیله برای دستیابی به لایه های پنهان متن و رسیدن به ایدئولوژی نویسنده است زیرا این امکان را فراهم می آورد که بتوان در پشت لایه های متن، موضع ایدئولوژیک پنهان آن را ردیابی کرد. حتی بخشی از سبک شناسی انتقادی به ما می آموزد که این کار را به مدد رمزگشایی شگردهای بیانی یا صناعات ادبی و ابهام های هنری به انجام رسانیم. به هر حال، تصور یک سطح صفر و تهی از ایدئولوژی در متن دشوار است. در واقع می توان ایدئولوژی را یک نظام معنایی ثانوی دانست که معنای ضمنی را به معنای اولیه (معنای صریح) می افزاید، چرا که ایدئولوژی به عنوان نظام عقاید، شکل دهنده تلقی کلی آدمی از زندگی و زاویه دید اوست. بنابراین هر نویسنده به نوعی به ایدئولوژی مسلح است اما اولاً به دلیل استفاده از زبان مجازی، آن را پوشیده نگه می دارد و ثانیاً چه بسا

مصلحت را در آن می‌بیند که آن را در معرض دید همگان قرار ندهد.

این اثر به بررسی آثار فریبا وفی، نویسنده نام‌آشنای معاصر، از منظر سبک‌شناسی انتقادی اختصاص دارد. وفی با زبانی خاص از مسائل زنان و دغدغه‌های آنان سخن می‌گوید و می‌کوشد طرز تلقی ویژه خود را از این مسائل به مخاطب انتقال دهد. رویکرد سبک‌شناسی انتقادی و انتخاب آن به مثابه ابزاری مناسب برای این پژوهش، به نگارندگان کمک کرد تا بتوانند به گفتمان مسلط و ایدئولوژی و قدرت پنهانی که زبان این نویسنده را مدیریت می‌کند، پی ببرند.

باید افزود که این رویکرد با سبک‌شناسی زن‌مدارانه نیز تلاقی پیدا می‌کند. از آنجا که آثار این نویسنده به حوزه ادبیات زنان تعلق دارد، ناگزیر به سوی سبک‌شناسی زن‌مدارانه نیز رانده می‌شویم و در همان نگاه اول درمی‌یابیم که سبک‌شناسی زن‌مدار نیز در مهم‌ترین اصل خود با سبک‌شناسی انتقادی اشتراک دارد. سبک‌شناسی زن‌مدار هم بر آن است که سبک زنانه، بازتاب حاکمیت ساختار اجتماعی و فرهنگی مردسالارانه است. از این رو، این نوع از سبک‌شناسی نیز ایدئولوژی‌مدار است و در واقع عبارت است از خوانش متن از منظری اجتماعی و بررسی ایدئولوژی، قدرت و گفتمان مسلط. بنابراین، می‌توان گفت رابطه سبک‌شناسی انتقادی که خود در دل دانش سبک‌شناسی جای می‌گیرد، با سبک‌شناسی زن‌مدارانه، رابطه عموم و خصوص است چرا که در دایره بزرگ سبک‌شناسی انتقادی، بی‌تردید، یکی از شاخص‌ترین بخش‌ها سبک‌شناسی زن‌مدارانه است.

این اثر مشتمل بر هفت فصل است. در فصول نخستین به مباحث نظری پرداخته‌ایم و سپس در چهار فصل پسین، چهار اثر شاخص وفی، یعنی *پرنده من*، *ماه کامل می‌شود*، *رازی* در *کوچه‌ها* و *ترلان* به تفکیک از منظر سبک‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی زنانه تحلیل شده است.

این اثر در تمامت خویش، بر آن است که پاسخی در خور برای این پرسش بنیادین بیابد که «چگونه می‌توان تأثیر و تأثر متقابل زبان و ایدئولوژی و گفتمان مسلط را با استفاده از ابزارهایی در آثار زنانه نشان داد؟». نگارندگان کوشیده‌اند به این پرسش بنیادین از دو زاویه دید بسیار نزدیک پاسخ دهند و ابزارهایی برای گزارش و بازنمودی این درهم‌آمیختگی سبک‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی زن‌مدار و تعامل و تقابل متن و ایدئولوژی به کار گیرند که پاسخگوی این پرسش باشد و نشان دهد که جلوه‌های نوشتاری ایدئولوژی و گفتمان حاکم چگونه و در کجاست؟ به سخن دیگر، غرض اصلی این بوده است که دریابیم زبان

چگونه ایدئولوژی و گفتمان مسلط را بازتولید می‌کند و چگونه این مفاهیم در زبان بازمی‌تابند و تا چه میزان با زبان به حیات خویش ادامه می‌دهند. بر این اساس، اثر حاضر می‌تواند، برای کلاس درس «تحلیل گفتمان» و «تحلیل گفتمان انتقادی» و نیز بخش‌های مرتبط با سبک‌شناسی زنانه برای کلاس درس «زبان‌شناسی اجتماعی» در رشته زبان‌شناسی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری سودمند باشد. علاوه بر این، تلاش بر آن است که الگوی منسجمی برای چگونگی بررسی آثار ادبی بر مبنای سبک‌شناسی انتقادی ارائه شود.

بی‌گمان راهی که پیموده‌ایم راهی کامل و بی‌نقص نیست، لیک از اینکه گام‌هایی اگرچه نه کاملاً استوار اما هموار در این راه برداشته‌ایم، خشنودیم. امید که بتوان با پژوهش‌هایی گسترده‌تر، به گشایش و رفع پیچیدگی و بغرنجی مطالعاتی از این دست یاری رساند. بی‌گمان پژوهش‌هایی از این دست، در جوامع مختلف با تکیه بر واقعیت‌های موجود و مشهود و بدون نیاز به جانب‌داری‌ها، علاوه بر جنبه آموزشی و آکادمیک آن، می‌تواند پرتوی به تاریکی‌ها و ابهام‌های مسئله زنان بیفکند و آن را از ایستایی و محافظه‌کاری به در برد.

مهری تلخابی

بهزاد رهبر

مقدمه

«ادبیات را جدای از ایدئولوژی نمی‌توان به کار برد.»

رونالد کارتر

از دیرباز پژوهش‌های سبک‌شناسی در برخورد با متون ادبی، رویکردهای مختلف و متنوعی را تجربه کرده است. سبک‌شناسی انتقادی رویکردی نوین در مطالعات سبکی است که در تحلیل متون با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و زبان‌شناسی انتقادی، صورت و محتوا را توأمان مد نظر قرار می‌دهد. صاحب‌نظران این رهیافت برآنند که در تحلیل متون ادبی، افزون بر جنبه‌های صوری و واژگانی، باید به عوامل گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز توجه داشت. این گروه برآنند که «برخلاف تحلیل‌های سنتی، زبان‌شناسان تحلیل متن، دیگر صرفاً با عناصر لغوی تشکیل‌دهنده جمله به عنوان اصلی‌ترین مبنای تشریح معنا یعنی زمینه متن یا هم‌بافت سر و کار ندارند، بلکه فراتر از آن به عوامل بیرون از متن یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره نیز توجه دارند.» (فیرکلاف، ۱۳۷۹: مقدمه گردآورنده: ۲) پیروان این رویکرد، ادبیات را سرشار از اظهارات فراواقع می‌دانند که حقیقت در پشت آنها نهفته است و «این اثر ادبی است که با بازتاب نظام‌های رفتاری و اجتماعی سند تاریخی به شمار می‌آید و می‌توان آن را تاریخ فعال دانست.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۳۱-۱۳۳).

هر متنی، به واقع، با شرایطی ویژه و با درجاتی متفاوت از انتخاب و در نسبتی از قدرت بازتولید می‌شود و با همین درجات متفاوت نیز در دسترس خواننده قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، «زبان ابزار مهمی برای برقراری و حفظ روابط و بازتاب دیدگاه‌های اجتماعی، سیاسی است. هیچ متنی را نمی‌توان یافت که عاری از دیدگاه‌های شخصی نویسنده باشد. همچنانکه واقعیت اجتماعی ناب وجود ندارد، گفتمان خشی و بی‌طرف نیز وجود ندارد و ما با گفتمان‌ها یا متن‌های وابسته به شخص یا جناح خاص، ایدئولوژی خاص و فرهنگ خاصی ... روبه‌رو هستیم.» (بهرام‌پور، ۱۳۷۹: ۵۰). در تجزیه و تحلیل متون آنچه متن‌ها را شکل می‌دهد، ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های حاکم بر آن است و «هیچ متنی وجود ندارد که خبری محض را به مردم بدهد. بلکه همگی جهت‌دار و دارای بار ایدئولوژیکی و تفسیری هستند.»

(آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۸۲-۱۸۳).

در این میان ادبیات زنانه نسبت به ادبیات مردانه، حقیقت‌مانندی بیشتری دارد و همواره، با توجه به ترسیم حقایق، نگرش نویسندگان زن را به کمال بازمی‌تاباند. از سوی دیگر، قالب رمان به دلایل ماهوی خویش، در آمیختگی عجیبی با زوایای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی جامعه می‌یابد. در این اثر در پی آنیم، به طور مشخص، نشان دهیم، ایدئولوژی پنهان در آثار وفی از رهگذر ویژگی‌های سبکی چگونه قابل دسترسی است. به سخن دیگر، در این اثر در پی آنیم که دریابیم چه مؤلفه‌های سبکی در آثار این نویسنده، منجر به کشف ایدئولوژی پنهان متن می‌شود و این ایدئولوژی پنهان چه کارکردی دارد؟

رویکرد این اثر، در بررسی آثار فریبا وفی مبتنی است بر نظریه سبک‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی زن‌مدار. در این اثر سعی بر آن داریم که با استفاده از ابزار زبان‌شناختی، لایه‌های زیرین معانی این آثار را با استفاده از عواملی چون بافت تاریخی، روابط قدرت، نهادها و فرایندهای اجتماعی و ایدئولوژیکی آشکار کنیم. بدیهی است بر مبنای رویکرد سبک‌شناسی انتقادی، زبان و گفتمان را با مسائل کلان جامعه از قبیل نهادهای اجتماعی، ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های مرتبط با مراکز قدرت سیاسی و اجتماعی به کار می‌گیریم. اما آنچه در آثار زنان در می‌یابیم، این است که این آثار با ترکیب‌بندی ابعاد گفتمان‌های مسلط روزگار خود در قالب ژانری از پیش موجود، ساختار و نظم گفتمانی موجود و مسلط روزگار خود را بازتولید می‌کنند؛ به واقع، در بسیاری از موارد آثار زنان به منزله رخدادی ارتباطی، فقط بازتابی از کردار اجتماعی روزگار نویسنده نیست، بلکه با بازتولید نظم گفتمانی به حفظ وضع موجود و نظم اجتماعی کمک می‌کند. در این میان آثار وفی ضمن آنکه به طور ناخودآگاه در حوزه ذکر شده گام برمی‌دارد اما به شکل خودآگاه در پی ایجاد سؤال و تردید در همین نظم گفتمانی و قدرت حاکم بر آن است. در این اثر برای درک روابط دیالکتیکی نویسنده با نظم گفتمانی، بنا را بر این می‌گذاریم که متن از زمینه‌اش جدایی‌ناپذیر است و مطالعه درون‌متنی با بافت‌های موقعیتی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی در پیوند است. در این اثر، با توجه به خلأ نسبی چنین مباحثی در مطالعات ادبی ایران، به طور جدی روی سبک‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی زنانه تأمل کرده‌ایم، چرا که آثاری که در قلمرو سبک‌شناسی در ایران نه در بعد نظری که در بعد عملی نگاشته شده است، عمدتاً گذشته از آغوشگی با مسائل زبانی، با مباحث تاریخ ادبیات ایران تداخل دارد و از نقش و تأثیر عوامل فرامتنی در به وجود آمدن سبک خاص غفلت کرده است. آنچه در میان مطالعات

سبک‌شناسی در ایران، بیش از هر چیز به چشم می‌خورد، خلأ پشتوانه نظری مستحکم برای این کار است. سبک‌شناسی در دنیای امروز رویکردهای متعددی را در برمی‌گیرد. از جمله رویکردهای مهم سبک‌شناسی، رویکردهای زبان‌شناسانه، رویکردهای اجتماعی و رویکردهای آماری و... است. اما در این اثر، رویکرد نگارندگان به این چهار اثر، رویکردی اجتماعی است. سبک‌شناسی زن‌مدار و سبک‌شناسی انتقادی، از شاخه‌های رویکرد اجتماعی‌اند. در رویکرد اجتماعی، سبک‌شناس، نویسنده اثر مورد بحث را چون یک گروه اجتماعی در نظر می‌گیرد که زبان و گفتمان مخصوص و منحصر به خود را دارند. همان گونه که گفته شد یکی از شاخه‌های رویکرد اجتماعی سبک، سبک‌شناسی زن‌مدارانه است. میلز این نوع سبک‌شناسی را «فشرده‌ترین تعبیر برای بررسی و تحلیل موضوع فمینیسم با استفاده از روش‌های زبان‌شناسی و تجزیه و تحلیل زبانی در متون دانسته است» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۸۵).

اما از آنجا که تمرکز بنیادین سبک‌شناسی زن‌مدار، یافتن جلوه‌های ایدئولوژی مردسالارانه در زبان است، می‌توان در سطحی کلان روی یکی از مهم‌ترین رویکردهای اجتماعی سبک‌شناسی یعنی سبک‌شناسی انتقادی تأمل کرد و از آن رهگذر در استخراج ایدئولوژی پنهان متن با دقت بیشتری عمل کرد زیرا سبک‌شناسی انتقادی رویکردی است که نحوه شکل‌گیری مفاهیم اجتماعی در زبان و شیوه‌های بازنمایی آن را تحلیل می‌کند. مفاهیم بنیادی سبک‌شناسی انتقادی عبارتند از: «سبک»، «گفتمان»، «نظریه انتقادی»، «ایدئولوژی» و «قدرت» (همان).

غرض از به‌کارگیری سبک‌شناسی انتقادی و شاخه پرکاربرد آن، سبک‌شناسی زن‌مدار آن است که نشان داده شود که چگونه جهان‌بینی و نحوه درک هرکس، به ویژه نویسنده و شاعر از هستی در زبان بازتاب می‌یابد و در یک رابطه دیالکتیکی، زبان نیز بر جهان‌بینی و نحوه درک آنان از هستی تأثیر می‌گذارد.

با درک این ضرورت و واقعیت است که در فصل‌های پسین، به طور مفصل روی سبک‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی زن‌مدار تأمل می‌کنیم و به مهم‌ترین سازه‌ها و سرچشمه‌های فکری این رویکردهای سبک‌شناسی به مثابه ابزاری کارا و سودمند در نشان دادن جهان‌بینی و ایدئولوژی می‌پردازیم.

آنچه در این مجال قابل ذکر است این است که نگارندگان، با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بر آنند تحلیل‌هایی از وضعیت انفعالی و بدون اقتدار قهرمانان زن در

داستان‌های زنانه وفی ارائه دهند. برای رسیدن به چنین تحلیل‌هایی ناگزیر بودیم به لایه‌های زیرین زبانی این آثار دست یابیم تا از این رهگذر دریابیم که چگونه ایدئولوژی پنهان نویسنده، به واسطه گزینش‌های خاص سبکی، در متن آشکار شده است. آیا گزینش‌های خاص نویسنده معنا و جهت‌گیری و موضع‌گیری خاصی به متن داده است؟ برای دریافت نحوه بازتاب این گزینش‌ها ناگزیر بودیم متن را به صورت لایه‌ای بررسی کنیم. با این کار شاخصه‌های سبکی نویسنده و ارزش‌های آن در راستای باز نمود ایدئولوژی و قدرت نهفته، در هر لایه جداگانه مشخص می‌شود. در واقع با استفاده از مطالعات لایه‌ای متن، آسان‌تر می‌توان از شاخصه‌های روساختی متن به محتوای آن نقب زد.

در سبک‌شناسی لایه‌ای، متن به لایه‌های روایی و متنی تقسیم می‌شود. کانون‌سازی، میزان تداوم کانون‌سازی، جنبه‌های کانون‌سازی وارد لایه‌های بلاغی، واژگانی و نحوی از مؤلفه‌های سبکی است که در سبک‌پژوهی انتقادی داستان‌های وفی روی آنها تأمل خواهیم کرد، چرا که شناخت حاصل از کانون‌سازی و بررسی خردلایه‌های واژگانی، نحوی و بلاغی از مؤلفه‌های مهمی به شمار می‌آیند که راه را برای دستیابی به ایدئولوژی و رابطه قدرت در متن هموار می‌کنند.

در واقع، هدف از بررسی لایه‌ای آثار وفی آن است که با تأمل بر این لایه‌ها نشان دهیم که سخن وفی در لایه‌های مختلف، ویژگی‌هایی دارد که بسیاری از ابعاد پنهان جامعه زنان را به نمایش می‌گذارد. با در نظر گرفتن آثار وفی به عنوان گفتمان زبانی خاص، این نکته آشکار می‌شود که قدرت و ایدئولوژی از مجرای گفتمان در جامعه جاری می‌شود. به واقع، می‌خواهیم در خلال این کتاب نشان دهیم که جهت‌دهی آثار این نویسنده، به عنوان آثاری زنانه، به رفتار زنان تا چه میزان بوده است. این باور از آنجا ناشی می‌شود که هیچ متنی خنثی و بی‌سمت و سو نیست و همه متون به سمت گفتمانی که بدان وابسته‌اند، کشش و تمایل دارند. چرا که باید پذیرفت «زبان صرفاً مجرای جابه‌جایی اطلاعات نیست بلکه دستگاهی است که خلق می‌کند و جهان اجتماعی، هویت‌ها و روابط اجتماعی را می‌سازد و کشمکش گفتمانی موجب دگرگونی و بازتولید واقعیات اجتماعی می‌شود.» (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۳۰). در واقع در یک کلام باید با وندایک همسو شد که «ایدئولوژی، قدرت، سلسله مراتب و جنسیت به همراه متغیرهای اجتماعی، جملگی عناصر مرتبطی‌اند که در تفسیر یا توصیف متن در نظر گرفته می‌شوند.» (وندایک، ۱۹۹۳: ۲۸۳). از این رو باید پذیرفت که هر متن یک گفتمان است و بر طبق این اصل، تحلیل گفتمان انتقادی میان ادبیات و دیگر متن‌ها تفاوتی

قائل نیست و همه متن‌ها را در خدمت ارتباط می‌داند. بنابراین، در تحلیل متن ادبی، استفاده از فرایندهای ایدئولوژیک مبتنی بر دانش‌های متعدد بینامتنی مورد تأمل قرار می‌گیرد. در سبک‌شناسی انتقادی رمان‌های ذکر شده، از روش سه‌گانه فیرکلاف استفاده کرده‌ایم:

۱. مرحله توصیف: در این مرحله متن بر اساس مشخصه‌های زبان‌شناختی توصیف و تحلیل می‌شود؛

۲. مرحله تفسیر (بررسی کردار گفتمانی): تفسیر متن بر مبنای آنچه در سطح توصیف بیان شده با در نظر گرفتن بافت موقعیتی و عوامل بینامتنی؛

۳. مرحله تبیین (بررسی کردار اجتماعی): توضیح چرایی تولید یک متن خاص از میان امکانات مجاز موجود در یک زبان، در ارتباط با عوامل جامعه‌شناختی، تاریخی، گفتمان، ایدئولوژی، قراردادهای و دانش فرهنگی و اجتماعی (فیرکلاف، ۱۹۸۹: ۹۱-۱۱۷).

با توجه به آنچه در بالا آمد، می‌توان بر آن بود که استفاده از رویکردهای یاد شده با این هدف صورت می‌گیرد که زمینه را برای دست زدن به نوعی نقد محتوایی آماده سازد تا با ایجاد برش‌های افقی و عمودی در سطح و عمق متن، در حد توان به معانی مد نظر دست یابیم و سپس با توجه به بافت و عناصر سازنده‌ی متن در رابطه متقابل در سطح خردلایه‌ها و کلان لایه‌ها به توصیف و تفسیر و تبیین متن بپردازیم.

فصل اول

سبک، سبک‌شناسی و شاخه‌های آن

سبک‌شناسی رویکردی پیچیده و ظریف و گسترده برای مطالعه درست و نظام‌مند متون ادبی است که پژوهشگر را به تشخیص و تمیز میان گونه‌های مختلف «بیان» در ادب یک ملت و چونی و چگونگی آن، قادر می‌سازد.

در ادبیات غرب تاکنون تعاریف بسیاری از سبک به میان آمده است: «تعبیری در ستایش نوشتار خوشایند از لحاظ زیباشناسی، آرایش و استقرار محتوا، بیان‌گری مؤلفانه، وحدت شکل و محتوا، تفصیل کلامی، طرز بیان و نظایر اینها. البته با پیدایش سبک‌شناسی تعریف مناسب‌تری برای کاربرد زبان‌شناسانه مطرح شد که به ویژه وجوه زبان‌شناسانه و الگوپذیری متون را مورد توجه قرار می‌دهد.» (پین، ۱۳۸۲: ۳۴۶). لیچ در تعریف سبک می‌گوید: «سبک شیوه کاربرد زبان است در یک بافت معین به وسیله شخص معین برای هدفی مشخص.» (لیچ، ۱۹۸۱: ۱۰).

در نگاهی کلی‌تر، به تعاریف دیگری از سبک برمی‌خوریم: «سبک عبارت است از روش خاص انجام کار. برای انجام هر کار از رفتارهای انسانی، سبک‌ها و شیوه‌های گوناگون وجود دارد. به دشواری می‌توان در رفتارهای نوع بشر، رفتاری یافت که توسط تمام انسان‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها به روش واحدی انجام پذیرد. از منظر زبان‌شناسی، سخن گفتن یک رفتار اجتماعی است که بنا به سن، جنسیت و پایگاه اجتماعی افراد به گونه‌های مختلف صورت می‌گیرد. سبک‌شناسان برای سبک چند مشخصه خاص را پذیرفته‌اند: گزینش از نظام زبان، خروج از زبان معیار، تکرار و تداوم رفتار زبانی.» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۸۶).

پیشینه سبک و سبک‌شناسی در غرب

پیشینه سبک و سبک‌شناسی در غرب را، می‌بایست، در یونان و روم جست‌وجو کرد. «افلاطون سبک را امتیاز و کیفیتی تعریف می‌کند که گوینده به لحاظ برخورداری از الگوی

مناسب و شایسته کلام از آن بهره‌مند است و گوینده دیگر، به دلیل فقدان این الگوی مناسب از آن بی‌بهره است. اما ارسطو سبک را خاصیت ذاتی کلام می‌داند و معتقد است هر اثری دارای سبک است. حال این سبک، ممکن است پست، متوسط یا عالی باشد. در واقع، سبک خصوصی اکتسابی است اما به درجات مختلف تقسیم‌بندی می‌شود. (امین‌پور، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

بنا بر دیدگاه افلاطون، سبک کیفیتی است که در بعضی از آثار ادبی وجود دارد و در بعضی وجود ندارد. بنا بر این دیدگاه، «سبک به معنی هماهنگی کامل میان الفاظ و اندیشه است؛ بنابراین نویسنده و شاعری صاحب سبک است که برای بیان اندیشه خود واژه‌های مناسب و شیوه بیان درست یافته است. در دیدگاه ارسطویی، سبک، محصولی از عوامل متعدد است که در اثری جمع می‌شود و آن را از سایر آثار متمایز می‌کند. بنا بر این دیدگاه، به تعداد آثار، سبک وجود دارد.» (غلامرضایی، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۶).

نخستین کسی که در دوران رنسانس تعریفی دقیق و علمی از سبک به دست داده، بوفن (۱۷۸۸-۱۷۰۷) طبیعی‌دان فرانسوی است. وی در آغاز خطابه خود آورده است: «سبک جز نظم و تحرکی که مردم در اندیشه‌های خود پدید می‌آورند، چیزی نیست.» (محبوب، ۱۳۷۳: ۳۷). در جای دیگر از این کتاب به نقل از بوفن در تعریف سبک آمده: «سبک خود شخص است.» (همان: ۳۶).

مراد بوفن این است که سبک هر اثر، عیناً همان شخصیت انسانی، بلکه نفس آدمی است و شیوه نگرش او را به جهان و پدیده‌ها فاش می‌کند. نیومن می‌گوید: «سبک زاییده نوع تفکر و احساس است که در این نوع نگاه به سبک، زبان و اندیشه پویا نتیجه فکر و احساس نو و پویا و در مقابل زبان تقلیدی و وامانده، نتیجه افکار کهنه تلقی می‌گردد.» (نیومن، ۱۳۸۷: ۷۲). شوینهاور، فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم می‌گوید: «سبک برای نویسنده در حکم رنگ برای نقاش است. مسئله فوت و فن نوشتن و شگرد و صنعت نیست، بلکه مسئله نگرش است.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۸).

امرسون می‌گوید: «نویسنده همان‌طور که فکر و احساس می‌کند، همان‌طور هم می‌نویسد. نهفته‌های ذهن انسان به رغم میل او هم که باشد، در طرز بیانش جلوه دارد.» (همان: ۱۹). در واقع، سبک صدای ذهن نویسنده است (درگاهی، ۱۳۷۷: ۱۷۳).

مجموع این تعاریف، مخاطب را به این دریافت رهنمون می‌کند که سبک، شیوه شخصی بیان است که سبک‌شناس را به سوی نگرش نویسنده می‌کشاند. کارل فوسلر می‌گوید: «سبک

عبارت است از کاربرد فردی زبان در مقابل کاربرد جمعی آن و وظیفه سبک‌شناسی آن است که بر سیمای روانی فرد پرتو بیفکند. موریه در کتاب روان‌شناسی سبک‌ها می‌گوید باید نمود من را در تمامی تجلیاتش یافت و بر این باور است که قانونی وجود دارد مبتنی بر انطباق میان روح نویسنده و سبک او. (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۸۶).

در ادبیات غرب مهم‌ترین کسی که توانست به این زاویه دید، نسبت به سبک، نظام مشخصی دهد، لئو اسپیتزر است. اسپیتزر به عنوان یکی از نمایندگان مکتب آلمانی سبک‌شناسی کوشید بین سبک و روان نویسنده ارتباط پیدا کند. او عقیده داشت که «سبک‌شناسی باید بین مختصات مکرر سبکی و فلسفه نویسنده ارتباطی بیابد.» (کاتونا، ۱۳۸۴: ۱۱۴). نگرش اسپیتزر منجر به شکل‌گیری مکتب سبک‌شناسی تکوینی گردید.

شاخه دیگری که در ادبیات غرب برای مطالعات نظام‌مند سبک‌شناسی، تحت تأثیر آرای فردینان دوسوسور ایجاد شد، شاخه‌ای بود که پس از پیدایش زبان‌شناسی گسترش یافت. «با توجه و الهام از پدیده‌های زبان‌شناسی، شارل بالی، شاگرد زبان‌شناس معروف فردینان دوسوسور، جان تازه‌ای به کالبد سبک‌شناسی دمید.» (غیائی، ۱۳۶۸: ۱۸) و سبک را نحوه ابزار بیان دانست. به این طریق او تلاش کرد که «سبک‌شناسی را شاخه‌ای از زبان‌شناسی محسوب دارد و بدین لحاظ به آن وجهه‌ای علمی بخشید. شاگردان و پیروان او هم، همین شیوه را طی کردند و روز به روز سبک‌شناسی از حوزه نقد ادبی قدیم خارج شدند و به طرف زبان‌شناسی رفتند.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۱۵). برداشت مبتنی بر گزینش سبکی پدیده سبکی را خصیصه پیوسته در کنش‌های زبانی می‌داند و بر آن است که هرگونه گزینش زبانی، گزینشی معنادار است. (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۸۶). شارل بالی تحت تأثیر زبان‌شناسی سوسور می‌گوید: «سبک انحرافی است از کلام ادبی.» (درگاهی، ۱۳۷۷: ۱۷۳). بالی بر آن است که «عبارات متحدالمضمون از نظر شدت عواطف و احساسات از هم متفاوت‌اند و این تفاوت سبک است.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۳۱). بالی فهمید که سبک را باید در ابزار بیان جست‌وجو کند، سپس به پژوهش در سازه‌ها و اصطلاحات پرداخت (غیائی، ۱۳۶۱: ۶). به عقیده او وظیفه سبک‌شناسی این است که ببیند در دوره‌های معین، انواع سازه‌های بیان کدامند و احساس و اندیشه را چگونه ابراز می‌دارند. وی بسیار زود به زبان‌شناسی توصیفی و ساختاری روی آورد و بدین گونه جان تازه‌ای به سبک‌شناسی بخشید (همان: ۱۱).

در واقع باید گفت در قرن بیستم سبک‌شناسی دگرذیسی بنیادینی یافت. سبک‌شناسی جدید جای فن سخنوری و طرز بیان را، که از جمله مباحث علم بلاغت بود، گرفت. در این

میان این بارلی بود که با انتشار کتاب سبک‌شناسی در سال ۱۹۰۹ در دو مجلد، سبک‌شناسی جدید را در اروپا مطرح کرد (کریمی، ۱۳۸۹: ۸۰). امروزه دیگر هدف مطالعات سبک‌شناسی، فقط این نیست که مختصات صوری سبکی را نشان دهد؛ بلکه غالباً هدف این است که اهمیت و نقش این مختصات را در تأویل و تفسیر متون مشخص کنند یا بتوانند بین تأثیر و تأثر ادبی و عناصر زبانی ارتباط ایجاد کنند (همان: ۸۱).

در ادبیات غرب، مکتب‌های سبک‌شناسی دیگری نیز ظهور کرد که هر کدام از زاویه دید خاصی به سبک می‌نگریستند. به عنوان مثال، مکتب سبک‌شناسی ساختاری، روش ویژه‌ای است که ابتدا از سوی مکتب پراگ ارائه شده است. روش ویژه‌ای که در اینجا یاد شده، بر مبنای کاربرد ساختارهای گوناگون واژه‌ها است. رومن یاکوبسن، نام‌دارترین نماینده سبک‌شناسی ساختاری است (غیائی، ۱۳۶۸: ۵۴).

در سبک‌شناسی ساختاری بحث این است که «هیچ جزئی به تنهایی معنادار نیست. بلکه باید هر جزء را در ارتباط با اجزاء دیگر آن و در نهایت با کل سیستم در نظر گرفت». این مکتب سبک‌شناسی را نخستین بار موکارفسکی مطرح کرد و یاکوبسن آن را به کمال رسانید. مکتب‌های دیگری نیز در سبک‌شناسی ایجاد شد که از مهم‌ترین آنها، مکتب سبک‌شناسی نقش‌گراست. این مکتب با الهام از زبان‌شناسی نقش‌گرای مایکل هلیدی به اثر ادبی می‌نگرد. در سبک‌شناسی نقش‌گرا، نقش‌های زبان مورد بررسی و تأمل قرار می‌گیرد. خود زبان ادبی به عنوان نوعی از زبان، نقش خاصی دارد که ممکن است زیبایی‌آفرینی یا تأثیر در نفوذ باشد. از آنجا که زبان ادبی عمده‌تاً از تشبیه و مجاز و استعاره صنایع بدیعی شکل می‌گیرد، نقش ابزارهای بیانی و بدیعی مورد توجه سبک‌شناسی نقش‌گرا است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۲۵). روش سبک‌شناسی نقش‌گرا، سبک‌شناس را قادر می‌سازد تا زبان را فراتر از جمله و در سطح متن تحلیل کند. چرا که «وقتی امکان بحث از رابطه میان جمله و محیط و موقعیت آن به وجود می‌آید، خواه ناخواه به ساخت‌های بزرگ‌تر از جمله یعنی متن هم باید توجه کرد و باز وقتی سخن از رابطه متن با موقعیت‌های پیرامونی‌اش به میان بیاید، ساختارهای بزرگ‌تری مانند گفتمان پیش روی محقق است که دامنه کار سبک‌شناسی را بسیار گسترش می‌دهد.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۴۸). زبان‌شناسی نقش‌گرا بر بسیاری از شاخه‌های سبک‌شناسی تأثیر گذاشته است. نقش‌گرایان به ویژه هلیدی می‌گویند: «معنای هر سخن را بافت و موقعیت می‌سازد. سبک‌شناسی بافت‌گرا و رویکردهای ایدئولوژیک این دانش، مانند سبک‌شناسی زن‌مدارانه و سبک‌شناسی انتقادی، مدیون همین ایده زبان‌شناسی نقش‌گرا هستند.» (همان).

مروری بر نظریه سبک در ایران

مفهوم سبک از گذشته‌های دور در کتب ادبی ایران مورد تأمل قرار گرفته است. در کتاب *مقدمه الشعر و الشعراء ابن قتیبه در آیین نقد ادبی* واژه سبک به معنی طرز، شیوه، سیاق و طریقه به کار رفته است. مؤلف کتاب در مقدمه خویش می‌گوید:

«شعر را نیک بیازمودم و آن را بر چهار گونه یافتم. نوعی از آن دارای لفظی زیبا و معنای دلکش است... نوعی دیگر هست که لفظی زیبا و شیرین دارد، اما اگر ژرف بدان درنگری در معنی آن فایده‌تی نخواهی یافت و این نوع از شعر بسیار است. قسمتی دیگر از آن دارای معنی نیکو است، اما لفظ‌های آن کوتاه و نارسا است، مانند گفته لبید بن ربیع:

ما عاتِبَ المرءَ الکَرِیمَ کَنف سه والمرءُ یصلِحُه الجلیسُ الصالحُ

این بیت گرچه در معنی و اسلوب نیکو باشد، لکن طراوت و روانی آن اندک است. (آذرنوش: ۱۳۶۳: ۹۱).

در شعر شاعران نیز گهگاه به مفهوم سبک، و نه خود واژه سبک، اشارات گذرایی شده است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل‌های من رودکی وار نیست
(عنصری)

ز ده شیوه کان شیوه شاعری است به یک شیوه شد داستان عنصری
مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری
(خاقانی)

به قیاس شیوه من که نتیجه نو آمد همه طرزهای کهنه کهن است و باستانی
(نظامی)

سال‌ها اهل سخن باید که خون دل خورند تا چو صائب آشنا با طرز مولانا شوند
(صائب)

به فکر صائب از آن می‌کنند رغبت خلق که ید می‌دهد از طرز حافظ شیراز
(صائب)

با این حال علی‌رغم اشارات گذرایی که به طرز و شیوه و ادای خاص در شعر شاعران شده است، سبک‌شناسی به معنای حقیقی و علمی خود در ایران سابقه چندانی ندارد و نخستین آثار این فن به صورت بسیار ضعیف در تذکرها دیده می‌شود. هر چند تذکره‌نویسان در ترجمه احوال یک شاعر یا نویسنده در مورد سبک وی تسامح می‌کردند و گفتار را با تمجید و اغراق به پایان می‌رساندند.

با این حال، در روزگار معاصر تعاریف دقیق‌تر و علمی‌تری از سبک ارائه شده است. در لغت‌نامه دهخدا آمده است که: «هر هنرآفرینی برای بیان اندیشه خود به مدد اسلوب‌های هنری، مواد هنری را به کار می‌گیرد و تصاویر یا صورت‌بندی‌های حسی خاص به وجود می‌آورد. چون آزمایش‌ها و اندیشه‌های هیچ‌کس عین آزمایش‌ها و اندیشه‌های دیگری نیست، از این رو هر هنرآفرینی برای خود اندیشه و صورت‌سازی‌های نسبتاً مستقلی دارد. به بیان دیگر، سبک هر هنرآفرینی مختص خود او و متناسب با شخصیت اوست؛ بنابراین مسائل سبک مسائل شخصیت است. سبک هر هنرآفرین با آنکه ممکن است در نظر اول شخصی و خصوصی جلوه کند، جمعی است؛ طبقاتی است. بدون رجوع به تاریخ، تعارضات آن فهم نمی‌شود. در نتیجه، سبک‌شناسی وابسته جامعه‌شناسی است (لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه سبک).

در فرهنگ معین نیز سبک این گونه تعریف شده است: «روشی است خاص که شاعر یا نویسنده ادراک و احساس خود را بیان می‌کند، سبک طرز بیان ما فی‌الضمیر است» (فرهنگ فارسی معین ذیل واژه سبک).

بنابراین سبک، تنها منوط به عوامل لفظی (زیبانی) نیست، بلکه در تفکر و بینش هم، وحدت یا تکرار عوامل و عناصر خاص فکری حضور دارد و برخی در مطالعات سبکی عملاً زبان را به نیابت از فکر مورد تأمل قرار داده‌اند. بر طبق علم سبک‌شناسی نوین، سبک، حاصل نگاه خاص هنرمند به جهان درون و بیرون است که لزوماً در شیوه خاصی از بیان تجلی می‌کند، به همین لحاظ، مسئله تغییر سبک‌ها فقط تغییر زبان و پس و پیش کردن قافیه و یا کوتاه کردن مصراع‌ها نیست، بلکه مسئله دانش‌ها و بینش‌ها و نگرش‌ها هم هست و بین یک نوشته با دگرگونی‌های جامعه و به تبع آن با روحیات، خلیات و افکار صاحب نوشته، ارتباط

تنگانگی وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت که سبک کل واحدی است که از اندیشه هنرآفرین و تصاویری که او برای اندیشه خود از مواد حسی می‌سازد، پدید می‌آید. یا به عبارت دیگر، ذوق و سلیقه‌ای که سبب می‌شود صاحب اثر به انتخاب مجموعه معینی از واژگان دست بزند، خود محصول جهان‌بینی، ادراک و احساس مخصوص و منحصر به فرد اوست. نویسنده شاعر، پیوسته در جست‌وجوی وسیله‌ای است که بتواند آنچه را که می‌خواهد به شکلی شایسته بیان کند. بدین ترتیب برای خود مجموعه واژگانی فراهم می‌سازد که بتواند به خوبی بیان‌گر احساسات و روحیات اصیل او باشد. باید دانست که سبک، کلی‌ترین و عمیق‌ترین مقوله هنر است و هیچ یک از بررسی‌هایی که برای هنر کرده‌اند، به قدر بررسی سبک، رسا و ژرف و روشنی‌بخش نیست.

اما سبک‌شناسی علمی، در ایران پیشینه چندانی ندارد. مقوله سبک‌شناسی علمی در ایران با نام محمدتقی بهار پیوند ناگسستنی دارد. او برای اولین بار مسائل سبک‌شناسی سخن فارسی را مورد بررسی علمی قرار داد. به واقع، بهار با تألیف کتاب *سبک‌شناسی*، نخستین گام را در مسیر جستار سبک و بررسی علمی سبک سخن ادبی برداشت. کتاب *سبک‌شناسی* برای نخستین بار در سال ۱۳۳۱ ه. ش و در سه مجلد انتشار یافت و سپس، بارها تجدید چاپ شد. این کتاب شامل نتایج تجربیات و دیدگاه‌های سبک‌شناسانه بهار است. هر سه جلد این کتاب به مباحث سبک‌شناسی نثر اختصاص دارد. محمدتقی بهار به جز اندکی در مقدمه کتاب، درباره سبک‌شناسی شعر بحث نکرده است. او قصد داشت تا با انجام تحقیقی جداگانه به بررسی درباره سبک شعر فارسی بپردازد. خود وی می‌نویسد: «مقرر فرمودند (ریاست وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۸ ه. ش) که نثر و نظم هر یک جداگانه مورد بحث و تحقیق قرار گیرد و نثر بر نظم مقدم داشته آید.» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۳).

بر طبق گفته شمیسا، «بهار توانسته است، بدون اطلاع از جریانات سبک‌شناسی در غرب... به مدد نبوغ خود، این علم را در ایران پایه‌گذاری کند و ادبیات کهن سال فارسی را به نحوی به لحاظ سبک‌شناسی مورد مطالعه قرار بدهد.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۴۷). بهار در این کتاب «سبک» را معادل «استیل اروپایی» و آن را مأخوذ از لغت «استیلوس» یونانی به معنی «ستون» بیان کرده است. «استیلوس» در زبان یونانی به وسیله فلزی یا چوبی و یا عاج اطلاق می‌شده است که به کمک آن در زمان‌های قدیم حروف و کلمات را روی الواح مومی نقش می‌کرده‌اند (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸).

بهار در ادامه می‌گوید: «سبک در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و

بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر. سبک یک اثر ادبی، وجهه خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القاء می‌کند و آن نیز به نوبه خویش وابسته به طرز تفکر گوینده و نویسنده درباره حقیقت است. بنابراین سبک به معنی عام خود عبارت است از تحقق ادبی یک نوع ادراک در جهان که خصایص اصلی محصول خویش (اثر منظوم یا مثنوی) را مشخص می‌سازد. در عرف ادبیات، نباید نوع را با سبک اشتباه کرد، چه نوع عبارت است از شکل ادبی که گوینده و نویسنده به نثر خود می‌دهد. مثلاً در ادبیات اروپائیان گفته می‌شود انواع درام، انواع خنده‌آور. پس شکل ظاهری یک اثر ادبی جزء نوع محسوب می‌شود اما در سبک از سبجه عمومی اثر شاعر یا نویسنده، از لحاظ موضوع و انعکاسات محیط در آن بحث می‌شود؛ بنابراین سبک هم فکر و هم جنبه ممتاز آن و هم طرز تعبیر را در نظر می‌گیرد؛ در صورتی که در نوع، فقط طرز انشا بیان می‌شود. با ذکر این مقدمه باید دانست که هیچ‌گاه نوع از سبک و سبک از نوع بی‌نیاز نیست بلکه هر دو لازم و ملزوم‌اند، چه هر اثر ادبی جزء یکی از انواع ادبیات به شمار می‌رود و در همان حال نیز سبکی دارد. مثلاً در ادبیات فارسی گلستان سعدی در نوع «مقامه‌نگاری» با مقامات حمیدی مشترک است ولی در سبک با آن اختلاف دارد. همچنین قصاید عرفی شیرازی در نوع شعر با قصاید عنصری مشترک است ولی از حیث سبک جداست. سبک شامل دو موضوع است: فکر یا معنی، صورت یا شکل. از توجه به جهان بیرون فکری در ما تولید می‌شود و آن نمونه‌ای است از تأثیر محیط در فرد و ما آن فکر را با سوابق ذهنی خود منطبق و موافق می‌سازیم و با همان جنبه فکری خویش برای شنوندگان تعبیر می‌کنیم و این نمونه‌ای است از تأثیر فرد در محیط. هر موضوع و فکری، شکل و قالبی برای تعبیر لازم دارد. خوانندگان یک اثر ادبی از روی مطالعه و آشنایی با شکل اثر، معنی را که منظور گوینده است درمی‌یابند. فکر در قالب جملات مستتر است و جداگانه بیان نمی‌شود. پس موضوع، خود در ادبیات جزء شکل محسوب می‌گردد و هرگز نمی‌تواند از آن جدا باشد. از سوی دیگر، مطلب یا فکر اصلی یک اثر ادبی شکل آن را تعیین می‌کند و همین یگانگی فکر و شکل یا معنی و صورت است که بنیاد سبک را تشکیل می‌دهد» (همان: صص ۱۷-۱۹).

باید یادآور شد بهار در کتاب خویش، به شناخت ویژگی‌های صرفی و نحوی و زبانی هر دوره و واژگان و کیفیت تعبیر هر صاحب اثر بیشتر از مضمون و محتوی و طرز ادراک تکیه کرده است. به طوری که با معیارهای او می‌توان سبک‌های مختلف را از یکدیگر به راحتی از یکدیگر باز شناخت، چرا که این معیارها بارز و محسوس است. حال آنکه بهار در تعریف

خود از سبک تمرکز معناداری روی روش خاص ادراک و بیان افکار می‌کند ولی در مرحله سبک‌شناسی عملی تأملی روی این امر ندارد.

بنابراین، در کتاب سبک‌شناسی بهار، جدای از ویژگی‌های یاد شده گهگاه از شیوه‌های بیانی و نحوه ترکیب و تألیف و بافت و آرایش و اوج و فرود کلام نیز به اقتضای موارد سخن رفته است. در مواردی نیز گفت‌وگو از سبک یک اثر به شرح مختصات دستوری آن منحصر شده و بحث بیشتر سبکه دستور تاریخی و حالتی مکانیکی پیدا کرده است. کما اینکه قسمتی از مطالب جلد اول، در عین سودمندی، ارتباط مستقیم با سبک‌شناسی پیدا نمی‌کند بلکه با تاریخ زبان فارسی بیشتر مربوط است و مؤلف نیز خود بر این نکته معترف است.

از ابتکارات بهار، تقسیم‌بندی نثر فارسی به شش دوره است: ۱. دوره سامانی، ۲. دوره غزنوی و سلجوقی اول، ۳. دوره سلجوقی دوم و خوارزمشاهیان، ۴. دوره صنعتی، ۵. دوره بازگشت ادبی، و ۶. دوره ساده‌نویسی) و در سراسر دو جلد از کتابش از این شش دوره سخن به میان می‌آید، به گونه‌ای که پس از آنکه از مقتضیات و اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی هر دوره و عوامل مؤثر ادبی به اختصار بحث می‌شود آثار عمده آن به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در کل می‌توان گفت مطالعات سبک‌شناسی بهار بیشتر بر مبنای جنبه‌های زیر است: جنبه واژگانی (واژگان مهجور و کهنه، واژگان عربی، مترادفات، تکرار واژگان)، جنبه تکواژشناسی (بررسی پیشوندهای فعلی، پسوند صفت تفضیلی و...) جنبه نحوی (مانند تقدیم فعل بر متعلقات آن، حذف افعال) و جنبه بلاغی (تشبیه، تمثیل، کنایات، استعارات، اطناب، سجع، موازنه)

بهار به شکلی گذرا در بخش‌هایی از کتاب سبک‌شناسی بحث‌های مختصری دارد از عوامل مؤثر تاریخی و اجتماعی در هر دوره و تأثیر آنها در ادبیات و شیوه‌های ادبی. بی‌تردید، اگر چنین مباحثی به شکلی فربه‌تر در این کتاب جای می‌گرفت ارزش این کتاب دوچندان می‌شد.

بر روی هم سبک‌شناسی بهار از لحاظ آن که کتابی ملهم از روح ابتکار و تازه‌جویی است و نسبت به زمان خود مباحث جالب توجه و جدیدی در بر دارد و اثری درخور اهمیت و ارجمند است. اگر بتوان بر سبک‌شناسی نکته‌ای گرفت این است که گاه بحث‌ها از مفهوم شناخت سبک، به بیان مختصات لفظی و نوعی مطالب مناسب دستور تاریخی گرایش یافته است. حال که طرز بیان اندیشه نویسنده یا شاعر که هم با چگونگی تفکر و هم با چگونگی

تصویرسازی‌های او نسبت مستقیم دارد، می‌بایست در مطالعات سبکی لحاظ گردد که در عمل، در سبک‌شناسی بهار مورد غفلت قرار گرفته است.

باید یادآور شد بعد از بهار، حسین خطیبی، شاگرد او، کتابی در باب تاریخ تطور نشر فارسی قرن شش و هفت منتشر کرد. در کار خطیبی توجه چندانی به رابطه سبک با مسائل اجتماعی و فرهنگی دیده نمی‌شود. خطیبی در این کتاب به تفصیل در باب چگونگی انتخاب الفاظ و ترکیبات سخن می‌گوید. او این عوامل را عوامل سبک‌ساز برمی‌شمارد (خطیبی، ۱۳۷۵: ۳۳-۶۰ به تلخیص):

الف. کیفیت انتخاب الفاظ،

ب. ترکیب جمله‌ها و عبارات‌ها،

ج. ارکان زبانی،

د. مختصات لفظی و وزن و قافیه،

ه. تعبیرات و ترکیبات مجازی،

و. اسلوب بیان معانی،

ز. بیان معنای واحد با عبارات مختلف.

کسان دیگری نیز چون محمدجعفر محجوب، سیروس شمیسا، محمدتقی غیائی، محمود عبادیان، محمد غلامرضایی و محمود فتوحی به نگارش کتبی در باب سبک‌شناسی پرداخته‌اند.

محمدجعفر محجوب در کتاب *سبک خراسانی در شعر فارسی* روی سبک تأملی جدی می‌کند. از دیدگاه او سبک عبارت است از طرز بیان *ما فی الضمیر*. او می‌نویسد «انسان موجودی است اجتماعی و در جامعه‌ای که پیش از پدید آمدن او وجود داشته است زیست می‌کند. بنابراین برای بیان ادراک‌ها و انفعال‌های وی، قالب‌ها و شکل‌هایی وجود دارد. آداب و عادات و رسوم، طرز استعمال و معنی‌های حقیقی و مجازی واژه‌ها و مقررات اجتماعی پیش از فرد پدید آمده است و همین قالب‌ها و عامل‌ها، نخستین ماده سبک را تشکیل می‌دهد. بنابراین، یکی از عوامل محدود کننده سبک، زمینه تاریخی است.» (محجوب، ۱۳۶۳: ۴۱).

کتاب محجوب شامل چهار قسمت اصلی است و به بررسی شعر فارسی در دوره صفاری، سامانی، غزنوی و سلجوقی می‌پردازد. هر کدام از آنها نیز شامل زیرمجموعه‌هایی با

عناوین: «نشانه‌های کهنگی»، «استفاده شاعران از معلومات رایج عصر خویش در شعر»، «صنایع بدیعی و لفظی»، «معانی شعری»، و «قالب‌های شعری» است. هر کدام از موارد بالا نیز، زیر مجموعه‌های خاص خود را دارند.

از آثار دیگری که به صورت مستقل و به شیوه پژوهش‌های غربی به مطالعه سبک در ایران پرداختند، می‌توان به سبک‌شناسی سیروس شمیسا در سه جلد (کلیات سبک‌شناسی، سبک‌شناسی نثر و سبک‌شناسی شعر) اشاره کرد. شمیسا علاوه بر این عناصر به مقایسه واحدهای فکری یک اثر توجه نشان داده است. او در این رابطه می‌گوید: «زبان‌شناسان در بررسی سبک‌شناسانه، معمولاً به سطح فکری توجه ندارند. بهار هم در سبک‌شناسی خود فقط به سطح زبانی توجه داشته است. به عقیده من، دقت و کندوکاو در سطح فکری اثر راحت‌تر می‌تواند سبک‌شناس را به تعیین سبک دوره و حتی سبک شخصی برساند. مضافاً بر اینکه بررسی سبک از این دیدگاه جذاب‌تر و از طرف دیگر مفیدتر است.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۵۷)

به عقیده شمیسا، مقایسه واحدهای فکری بعد از بررسی مختصات زبانی و ادبی «جهت وضوح تشابهات و تفارقات سبکی می‌تواند موضوعات مشابه را در آثار شاعران بزرگ دوره‌های مختلف سبکی با یکدیگر بسنجد. به عنوان مثال، تلقی از عشق و کیفیت آن، توصیفات مختلف از مظاهر طبیعت چون طلوع و غروب خورشید، آمدن و رفتن بهار و پاییز، تلقی از حقیقت در دوره‌های مختلف، مفهوم زندگی و امثال اینها مسائلی است که در آثار شاعران بزرگ به انحاء مختلف بیان شده است.» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۳۴۶).

شمیسا در تعریف سبک می‌گوید: «سبک طرز برخورد با مسائل است؛ معمولاً حاصل برداشت از مسائل است نه اینکه فقط ظهور عواطف و احساسات یا جلوه انتظارات برنیامده باشد. این طرز برخورد ممکن است عقلانی یا احساسی و حتی طنزآلود باشد. برخورد حافظ با صوفی و شیخ و زاهد سبک اوست. برخورد خیام با مرگ و زندگی سبک اوست. سبک استراتی شاعر در توضیح و تعلیل است. این طرز برخوردهای سبکی معمولاً بسامد بالایی دارند. یعنی به صورت کم و بیش یکنواخت و متکرری دیده می‌شوند. برخورد با بینش فرق می‌کند. طرز برخورد آن جنبه عملی و متحقق شده بینش است که تحت تأثیر شرایط و زمینه ممکن است دچار تغییراتی شود.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۱۸).

شمیسا ادامه می‌دهد: «به طور کلی می‌توان گفت سبک وحدتی است که در آثار کسی به چشم می‌خورد. یک روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک و متکرر در آثار کسی است. به

عبارت دیگر، این وحدت منبعث از تکرار عوامل یا مختصات است که در آثار کسی هست و توجه خواننده دقیق و کنجکاو را جلب می‌کند. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۴).

از سوی دیگر شمیسا یادآور می‌شود زمینه مشترک یا وحدت یعنی سبک، فقط منوط به عوامل لفظی (زبانی) نیست بلکه در تفکر و بینش هم وحدت یا تکرار عوامل و عناصر خاص اندیشگی حضور دارد. بنابراین می‌توان گفت سبک هم مسئله زبان است و هم مسئله فکر و هم زبان و فکر... چنین است که موضوع سبک ویژه منتقدان ادبی نیست، بلکه علاوه بر سبک‌شناسی ادبی^۱، سبک‌شناسی زبان‌شناختی^۲ نیز به وجود آمده است. البته امروزه، سبک‌شناسی ادبی، فقط یکی از انواع سبک‌شناسی است و یکی از شاخه‌های مختلف سبک‌شناسی زبان‌شناختی محسوب می‌شود.

چندبُعدی بودن مفهوم سبک علاوه بر منتقدان ادبی و زبان‌شناس، توجه روان‌شناسان را نیز برانگیخته و آنها را به مطالعه رابطه سبک سخن و روان انسان وادار نموده است. این گروه از دانشمندان عقیده دارند بین سبک و روان نویسنده ارتباط مستقیمی وجود دارد. شمیسا در کلیات سبک‌شناسی خود یادآور می‌شود، مجموعه این عوامل و ویژگی‌ها باعث ارائه تعریف‌های متعدد و متفاوتی از مفهوم سبک و سبک‌شناسی شده است. تعاریفی که هر یک بخشی از حقیقت مفهوم سبک را در بر گرفته و بر یکی از ابعاد آن تاکید کرده است، نه همه آن. این موضوع باعث طبقه‌بندی همه این اظهار نظرها و تعریف‌ها، تحت سه عنوان کلی شده و به این ترتیب دیربایی و سختی ارائه یک تعریف دقیق و علمی از سبک را حل نموده است.

این تعریف‌های بنیادی عبارتند از:

۱. سبک به معنای نگرش خاص،
۲. سبک به معنای گزینش،
۳. سبک به معنای عدول از هنجار.

از دید شمیسا وجود تعریف‌های بنیادی سبک و دقت و توجه به سیر تاریخی تحولات زبانی به خوبی نشان می‌دهد که ایجاد و تغییر سبک، فقط مسئله زبان و پس و پیش کردن قافیه و کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها نیست، بلکه مسئله تغییر دانش‌ها و بینش‌ها و نگرش‌ها هم هست... این تغییرات اساسی و پردامنه که زمینه‌های ترقی و پیشرفت جوامع انسانی را

فراهم ساخته است، چیزی جز تحولات اجتماعی نیست. تحولات اجتماعی یعنی تغییر و دگرگونی در سیاست، اقتصاد، علم، فرهنگ و... بنابراین، بسیاری از سبک‌شناسان موتور تغییر سبک را تغییر و تحولات اجتماعی (سیاسی، اقتصادی و...) دانسته‌اند که منجر به تغییر نحوه زندگی و بینش و نهایتاً نحوه بیان می‌شود.

بر این اساس، گروهی از سبک‌شناسان بر این باورند که نگاه خاص هنرمند و شاعر به جهان درون و بیرون در شیوه خاص بیانی او تجلی می‌یابد. این موضوع به معنی «نگرش خاص» تعریف شده است. طرفداران نظریه «نگرش خاص» معتقدند تفکر و احساس شاعر و نویسنده، جهان‌بینی، آرمان‌ها، آرزوها، شخصیت انسانی، رویدادهای درون و بیرون او بر دوش لغات، واژه‌ها و تعابیر انتقال می‌یابد و به دیگران می‌رسد. به عبارت دیگر، زبان و ساختار زبانی موجود در آثار هنرمند، نماینده نگرش خاص او به هستی است. نگرش خاص شاعر و نویسنده در متن اثر یا آثار ادبی او وحدت و زمینه مشترکی ایجاد می‌کند که آشکار یا پنهان، آگاهانه یا ناآگاهانه در تمام پیکره اثر یا آثار هنری او جاری و ساری است.

برخی از صاحب‌نظران هم عقیده دارند که سبک محصول «انتخاب»^۱ خاصی از واژه‌ها و تعابیر و عبارات است. نویسندگان مختلف برای بیان معنی واحد، تعابیر مختلفی دارند و از واژه‌ها و عبارات گوناگون استفاده می‌کنند و بدین ترتیب بین سبک آنان اختلاف است. اصولاً در نوشته‌های متحدالمضمون، اختلاف واژه‌ها و عبارات، اختلاف سبک آنان را بیان می‌کند، چون واژه‌ها و تعابیر از نظر توان انتقال احساس، عاطفه و شدت و ضعف تأثیرگذاری با هم اختلاف دارند.

لئو اسپیتزر بر این باور است که هیجانان ذهنی که از رفتار عادی ذهن ما انحراف دارد، طبیعتاً باید یک انحراف زبانی معادل و هم‌سنگ، هم‌وزن و یکسان در زبان عادی ایجاد کند. این هیجان‌ها و هنجارشکنی‌ها، گاهی به شکل برجسته‌سازی^۲ هم خودنمایی می‌کند. استفاده از استعاره تبعیه یا استعاره در فعل، مصداق بارز و آشکار برجسته‌سازی در زبان ما است، مثالی که بیان شد در واقع استعاره تبعیه از فعل «بمیرم» است. هنجار معمول زبان به جای «بمیرم» فعل «بینم» را به کار می‌گیرد، در حالی که شاملو در یک برجسته‌سازی، هنجارشکنی و عادت‌ستیزی آن را در غیر معنای اصلی و رسمی به کار گرفته است. بسامد بالای این گونه برجسته‌سازی‌ها در آثار برخی از شاعران نوآور چون فردوسی و مولانا از مختصات سبکی است.

1. choice

2. foregrounding